

پندنامک مجدی

دکتر مجدالدین کیوانی

مترجم و عضو شورای علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

فرزندم، عزیز دلبندم!

حرف‌های نصیحت‌گونه‌ای برای تو دارم ولی نه از سنخ نصیحتی که عموماً در نصیحة‌الملوک‌ها، اندرزنامه‌ها و آداب‌المتعلمین‌های رنگارنگ می‌خوانیم. تو نه شاهزاده‌ای و نه قصد شاه شدن داری که بخواهم اندرزنامه‌هایی مثل *قابوس‌نامه*، *سیرالملوک* و نصیحة‌الملوک‌های جور و واجور برایت بنویسم؛ نه امیرزاده‌ای که کتابی مانند *پندنامه یحییویه* به خاطر تو بپردازم؛ نه اهل سیاست، فلسفه و اخلاق نظری هستی که مانند *اخلاق ناصری*، *اخلاق محتشمی* و *اخلاق جلالی* به تو علم اخلاق تدریس کنم. پند و اندرزهای قالبی و نخ‌نما هم که برای تو و هم‌نسلان تو دیگر معنایی ندارد که بخواهم آنها را بازگو کنم. حقیقتش این است که این دست اندرزهای تکراری از نظر خودم هم چندان چنگی به دل نمی‌زند، چون بی‌خاصیت بودنش را بارها و بارها و سالها و سالها تجربه کرده‌ام. چقدر ناصحان گفته‌اند که دروغ بد و دروغ‌گو دشمن خداست و ما گوش کرده‌ایم؟ چقدر این ناصحان خود به گفته‌هایشان عمل کرده‌اند؟

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است همه سنگ بیت‌المال ملت را به سینه می‌زنند، ولی اخطارها و داد و فریادها چه اندازه از شمار غاصبان اموال مؤمنین و مؤمنات کاسته است؟ کم‌هزینه‌ترین ولی، اغلب، کم‌اثرترین کارها نصیحت کردن است، به‌ویژه نصایح مستقیم، انتزاعی، «خارج از متن» و واعظانه. بیشتر مردم همیشه حاضرند که به رایگان نصیحت کنند، اما بیشتر گیرندگان نصیحت به هیچ قیمتی حاضر نیستند به آن عمل کنند.

باید خیلی شرطها جمع شود تا اندرزی در کسی کارگر افتد. من به نصیحتِ نطلبیده و «مجانى» اعتقادی ندارم، چون اگر از نصیحتِ من به کسی بر نخورد، پُر پُرش این است که آن را از این گوش می‌گیرد و از آن گوش در می‌کند.

بنابراین، من در این نوشته بنا ندارم که درس اخلاق نظری بدهم و از علم اخلاق یونان، از حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و آیین مُلکداری سخن بگویم. رشته مطالبی را با تو در میان می‌گذارم که فقط حالت یادآوری دارد. فلسفه نمی‌بافم و پندهای انتزاعی نمی‌دهم. یک مشت مطالبی است که به‌طور روزمره تجربه کرده‌ام؛ خود دیده‌ام و شنیده‌ام. تجربه‌هایی عملی است که دانستنش ضرری ندارد، گو اینکه ممکن است پیش پا افتاده به نظر آید. در بیان این تذکرات، نظم و ترتیب خاصی را رعایت نکرده‌ام؛ آشفته می‌گویم، با من مدارا کن.

❖ در حضور دیگران متناسب با وقت و اقتضای مجلس و درجهٔ دانش و آگاهی‌ات حرف بزن. به موضوعاتی که با آن آشنایی نداری وارد نشو که دیگران هم وقتشان تلف می‌شود هم به ریشت خواهند خندید.

❖ به فرض هم که دانش کافی داشته باشی، باز در حضور دیگران - خصوصاً اگر بعضی از آنها را نمی‌شناسی - بیش از حد مجلس‌آرایی و بلبل‌زبانی نکن. سکوت دیگران را حمل بر بی‌دانشی آنها مگذار: «نهد شاخ پُرمیوه سر بر زمین». اگر آنها حرف نمی‌زنند، خیال نکن که حرف زدن بلد نیستند و دانشش را ندارند. کاری کن که آنها هم به حرف بیایند تا «مظنه» دستت بیاید و کمی هم به آنها میدان بدهی. چندان دلپذیر نیست که پیش از آنکه خودت ساکت شوی، با گفت‌وگو کردن‌های بین‌الائینی و خمیازه کشیدن ساکت کنند.

❖ چنانچه با موضوع بحث آشنا نیستی یا علاقه‌ای به آن نداری، ساکت بنشین ولی «باد و بُغ» مکن؛ وانمود کن که از آن بحث خوشت می‌آید. با چهره‌ای باز و لبخندی خفیف آنها را مطمئن کن که از حضور در مجلس ناخرسند نیستی. به احترام مجلس، چند دقیقه دندان سر جگر بگذار. ❖ اگر در چنین مجالسی متوجه شدی که بعضی موضوع بحث را، به هر دلیلی، دوست ندارند، سعی کن آن بحث زیاد به درازا نکشد. موضوع سخن را عوض کن، به گونه‌ای که خاموش‌های ناخشنود نیز به حرف بیایند.

❖ در مکالمه و مباحثه با دیگران آرامش و صبوری از خود نشان بده. در «بده و بستان»های لفظی نوبت را رعایت کن. اگر توقع داری با اشتیاق و رویی خوش به تو گوش بدهند، با اشتیاق و روی خوش به آنها گوش بده. لاینقطع میان صحبت آنها ندو. جزو اشخاصی نباش که وقتی مخاطبشان در حال حرف زدن است، به عوض گوش دادن، مطلب دیگری را در ذهن می‌پرورند که اغلب ربطی به سخن مخاطب ندارد؛ آنها دل در دلشان نیست که ذهن خود را از آن مطلب بی‌ربط خالی کنند.

سکوت دیگران را در قبال آنچه می‌گویی به حساب رضایت و موافقت آنها با نظرهای خودت نگذار. گاه حرف‌های تو ممکن است آن قدر پرت و پلا باشد که طرف ترجیح می‌دهد اصلاً به آن جواب نگوید.

هیچ‌گاه هوس نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور شدن و رسیدن به مناصب بسیار بالا در ایران (و صد البته در بعضی کشورهای دیگر) به کله‌ات نزنند که چندان خوش‌آخر و عاقبت نیست؛ به فرجام کار بوزر جمهر، عمیدالملک‌کندری، خواجه نظام‌الملک توسی، خواجه شمس‌الدین محمد جوینی، رشیدالدین فضل‌الدین، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، رزم‌آرا، قوام‌السلطنه، محمد مصدق، حسنعلی منصور، و چند رئیس‌جمهور دیگر در سی چهل سال اخیر، فکر کن. اگر هم هوس رئیس شدن از سرت نیفتاد، ببین حاج میرزا آقاسی، میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله، و رئیس دولت‌های نهم و دهم چه کردند، تو هم همان طور عمل کن تا در زمان معزولی از تیررس خطر و ممنوع‌التصویر شدن در امان بمانی و بتوانی هر از گاهی جمال بی‌مثالت را در روزنامه‌ها تماشا کنی..

سعی کن حتی‌الامکان در پایتخت و کلانشهرها زندگی نکنی تا بیشتر عمرت بین خانه و محل کار یا در انتظار تاکسی نگردد و ضمناً از شرّ انتحاری‌ها محفوظ بمانی.

به هر کس از راه رسید و ادعای مقاله‌نویسی کرد، سفارش مقاله نده مگر اینکه نسبت به صلاحیتش اطمینان داشته باشی یا اطمینان پیدا کنی. بعد از آنکه صلاحیتش تأیید شد، به او اعتماد کن و زیاده از حد مته به خشخاش مقاله‌اش نگذار.

اگر مسؤول شمارش کلمات مقالات اهل قلم شدی، خدا وکیلی طبق دستورالعمل شمارش کن. نه خاصه‌خرجی کن، نه کلمات کوچک و حروف اضافه را از قلم بینداز. یادت باشد که نویسنده روی دانه‌دانه کلمات مقاله‌اش وقت گذاشته و فکر کرده است. همان گونه که او مسؤول کلمه کلمه نوشته‌هایش هست، توقع دارد دانه‌دانه آنها هم به حساب آید و در حق او بی‌عدالتی نشود. او که در کنار «کلمه‌شمار» نیست تا بتواند بر شمارش کلمات نظارت کند؛ پس تو مراقب منافع او باش.

اگر مقاله می‌نویسی، بدان و آگاه باش که مقاله‌نویسی با «انسان‌نویسی» تفاوت دارد. باید میان حجم محتوایی و تعداد کلمات مقاله تعادلی رعایت شود. از درازنفسی و «آب بستن» به مقاله بپرهیز. بی‌جهت به حجم کمی مقاله اضافه نکن که ویراستار مقاله مچ تو را خواهد گرفت. فریب این وسوسه را نخور که هر چه کتابنامه مقاله‌ات درازتر باشد، کارت لزوماً موفق‌تر و محققانه‌تر از آب در می‌آید. از گنجاندن منابع دست دوم و سوم و زاید احتراز کن. وای ویراستاری که متوجه کتابنامه‌های کاذب «متورّم» نشود.

درست است که در بازار آشفته کتاب و نشر کسی به کسی نیست، به گونه‌ای که اگر کل کتابی

را به نام خودت چاپ کنی، آب از آب تکان نمی خورد، ولی از قدیم و ندیم گفته اند «درِ دیزی باز است، حیای گُربه کجا رفته؟». تو پایت را از این کارهای خلاف و غیر اخلاقی بیرون بکش.

✦ اول مقاله را بنویس و کتاب را تألیف یا ترجمه کن و بعد، سراغ ناشر برو و از حق التألیف حرف بزن، مخصوصاً اگر نخستین اثر باشد.

✦ اگر به حرفه چاپ و نشر کتاب وارد شدی، پاسدار حقوق معنوی و مادی مؤلفان و مترجمانی باش که سرمایه معنوی و حاصل دسترنج سالهای سال خود را به اختیار تو می گذارند. با آنها صادق باش؛ بدون اجازه آنها در کارشان دخل و تصرف نکن و حق الزحمه آنها را تمام و کمال ادا کن. اگر به تو سر نمی زنند یا در گوشه ای دور از محل کار تو زندگی می کنند، به هر طریق ممکن آنها را پیدا کن و حقوقشان را بده. نهایت بی انصافی و بی رسمی است که از شش بار که کتابشان را بی اجازه چاپ کرده ای، جز بابت چاپ اول به آنها هیچ نپرداخته باشی. به این عمل زشت، آن زمان ها که مردی و مردانگی و اخلاق برای جامعه معنایی داشت و کاسب را «حبیب الله» می خواندند، «حرام خواری» می گفتند:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

✦ نه دنبال کتاب های صاحب مرده، و نه نویسندگان و مترجمان تازه واردی برو که حاضرند کتاب هایشان به ازای دستمزدی زیر حداقل قیمت بازار چاپ بشود، مگر آنکه نخست از کم و کیف کارشان مطلع شوی.

✦ اگر حساب اینترنتی باز کردی و نشانی به دیگران دادی، مرتب به ایمیل هایت سر بزن. حساب پُست الکترونیک برای «نمایش» نیست؛ فرض دیگران بر این است که هر وقت با تو کار دارند - و اغلب کار ضروری- از طریق آن نشانی می توانند با تو تماس بگیرند و ظرف مدّت بسیار کوتاهی جواب دریافت کنند. افتخار نیست بلکه عین حماقت است که وقتی دوستی یا آشنایی از تو درباره مکاتبات بدون جوابش سؤال می کند، بگویی: «آخر من کمتر به ایمیل سر می زنم». اگر سال و ماهی یک بار به ایمیل سر می زنی، چرا اصلاً نشانی به خلق خدا می دهی؟

✦ آنچه را که در نوشتن و کشیدن آن نقشی نداشته ای کمتر به این و آن بفرست. این انبوه مطالب «فُرواردی» از حد که گذشت، اسباب زحمت و اتلاف وقت می شود و حوصله ها را سر می برد. بگذریم از اینکه این روزها بسیاری از این دست مطالب، جعلی، جنجالی، غیر قابل اعتماد و گمراه کننده است.

✦ اگر می خواهی یاد کسی بکنی، به جای ده بیست مطلب فُرواردی، دو کلمه نامه به نام شخص او بنویس؛ احترام آمیزتر است. این نشان می دهد که واقعاً به یاد او هستی و برایش ارزش قایل می.

✦ مدت هاست که به برکت ورود کامپیوتر به عرصه نامه نگاری، بسیاری افراد نامه می فرستند

بدون نام مخاطب در بالا، و امضای فرستنده پای آن. این می‌تواند نشان کم‌حوصلگی یا کم‌اعتنایی تو به مخاطب نامه باشد که در هر دو حالتش ناخوشایند است. متأسفانه، به نظر می‌رسد کامپیوتر که به کار مکاتبه سرعت و سهولت بخشیده، مخصوصاً جوان‌ها را تنبل‌تر و بی‌حوصله‌تر کرده است. به سنت‌ها و متعارفات بی‌اعتنا شده‌اند. پیش‌ترها همیشه نامه‌های بدون نام مخاطب و امضای اعتبار تلقی می‌شد؛ اکنون هم بسیاری از مردم این عمل را خوش ندارند.

❖ حتی‌الامکان نامه‌ات را ضمیمه نامه کسی که به تو نامه نوشته، مکن. یعنی، تا می‌توانی از کلید «ریپلای» در مکاتبات دوستانه، و به‌ویژه در مکاتبه با بزرگ‌ترها، پرهیز کن. تو که ساعت‌ها وقت را صرف بازی و کارهای غیر لازم با کامپیوتر می‌کنی، چگونه است که نمی‌توانی سه چهار دقیقه صرف نوشتن نامه جداگانه به فردی بکنی که برای او احترام قایل هستی؟ به فرنگی‌ها نگاه نکن؛ تو «ره چنان رو که رهروان رفتند». ببین ادب نامه‌نگاری در سنت ایرانی چه بوده است. تا آنجا که یاد دارم آن زمان‌ها که ارتباطات فقط با تبادل نامه صورت می‌گرفت، هیچ‌گاه کسی جواب نامه مرا پشت کاغذی که برای او فرستاده بودم، نمی‌نوشت. اگر نمی‌خواهی حالت سکت به من دست دهد، جواب تبریک نورزی مرا چسبیده به نامه تبریک خودم به من نفرست.

البته پاسخ‌های نامه‌هایی که مندرجاتش با آن پاسخ‌ها سخت مرتبط است (مانند برخی از نامه‌های اداری و مکاتبات تحقیقاتی که شامل پرسش و پاسخ‌هایی است) داستانی دیگر است. ادب نامه‌نگاری حکم می‌کند که برای مخاطب آن قدر تشخص قایل شوی که پاسخی جداگانه در قالبی نو بنویسی. کمال بی‌فکری زمانی خود را نشان می‌دهد که شخص نامه‌ای را ضمیمه نامه‌ای بفرستد که تو چند ماه و حتی یک سال قبل - با موضوعی کاملاً متفاوت - به او فرستاده‌ای.

❖ در جلسات رسمی و اداری، سالن‌های ترحیم و تالارهای سخنرانی یا موسیقی و کنسرت‌ها تلفن دستی‌ات را خاموش نگه دار تا دم به دم با زنگ آن، مردم را آزار ندهی؛ یا لاقلاً آن را در وضعیتی قرار بده که وقتی به صدا در می‌آید فقط خودت بفهمی. مطمئن باش، اگر برای یکی دو ساعت این دستگاه جادویی بسیار سودمند، ولی بالقوه زیان‌بار، بسته باشد آسمان به زمین نخواهد آمد. مگر تا سی‌چهل سال قبل که موبایلی در کار نبود، مردم زندگی نمی‌کردند؟ مطمئنم که ۹۰ درصد تلفن‌هایی که میان شما جوان‌ترها رد و بدل می‌شود، غیر ضروری است و می‌شود که نشود. آن وقت، خدا را خوش می‌آید که با زنگ‌های گوش‌آزار و بی‌موقع موبایل‌ها حال صدها نفر مردم حاضر در تالار گرفته شود؟ آنها کلی هزینه کرده، یا راه دور و درازی را طی کرده‌اند تا یکی دو ساعت آرام بنشینند و به موسیقی یا خطابه دلخواه خود گوش بدهند، و تو راحت و بی‌خیال، به حال و مال آنها ضرر می‌زنی، ضمن اینکه حواس سخنران یا مجریان موسیقی را هم پرت می‌کنی. ❖ در اتوبوس و قطار، در حضور جمعیت خسته و مانده و آشفته از شلوغی و معطلی در ایستگاهها،

با موبایل بلندبلند با دوست و همکارت صحبت نکن. اتوبوس کف بازار نیست؛ پس خرید و فروش کالا و معامله خانه و ملک را موکول کن به زمانی که از وسایط نقلیه عمومی پیاده شده‌ای. ایضا، گوشی به گوش، از این طرف به آن طرف خیابان راحت و بی خیال راه مرو که ممکن است برایت گران تمام شود.

✍ تو را قسم به هر که دوستش داری وقتی به میهمانی می‌روی، نشسته و ننشسته تلفن دستی‌ات را به کار نینداز. اندکی صبر کن «عرق بخشکد»، با میزبانان اول چاق سلامتی بکن و بعداً پیام‌های رسیده کذایی را «چک کن». آیا این پیام‌های رنگارنگ که نزدیک به تمامی‌اش مستقیماً مربوط به تو نیست، ارزش بی‌احترامی به میزبانان را دارد؟ او تو را محترمانه به خانه‌اش دعوت کرده که با تو به صحبت بنشینند نه اینکه تو بنشینی و در حضور او با موبایل «وَر بروی». وای آن وقتی که از میزبان شماره رمز اینترنت منزلش را هم بخواهی، و پاک فراموش کنی که برای چه به آنجا رفته‌ای! آیا اگر در چنین وضعیتی، میزبانان هم به گوشه‌ای بیفتند و «چرت» بزنند، به تو بر نمی‌خورد؟ قدیم‌ها وقتی افراد به میهمانی می‌رفتند، اول چیزی که سراغ می‌گرفتند، جهت قبله بود؛ و امروزه «رمز عبور»!

✍ این روزها به همه دستورالعمل‌های پزشکی و دارویی، خواص خوراکی‌ها، گزارش‌های خبری و تصویری که در دنیای مجازی به وفور پخش می‌شود، در بست اعتماد مکن. به خودت مقداری فرصت بده، طولی نخواهد کشید که صحت و سُقم این‌گونه اطلاعات بر تو روشن خواهد شد. به خدا پناه ببر از تزهات و اباطیلی که بعضی‌ها از طریق اینترنت منتشر می‌کنند و با این کار دیگران را به بیراهه می‌کشاند یا بی‌جهت آنان را بر ضد هم می‌شورانند. عرفاً عالم را عرصه مجازی خوانده‌اند؛ حالا با آمدن اینترنت مجاز اندر مجاز شده است.

✍ به میهمانی یا مجلس عروسی که دعوت می‌شوی، طوری برو که مهمانان دیگر را دُورادور میز غذا نشسته یا ایستاده ببینی. میزبان بیچاره چند مهمان عزیز دعوت کرده، نه مشتی «سورچران» که هر وقت می‌خواهند بیایند و شام یا ناهار را خورده و نخورده خداحافظی کنند. حرمت زحمات میزبانان را نگاه دار. در حدود همان ساعتی که از تو خواسته به ضیافت او برو، به‌ویژه اگر دیگرانی هم به غیر از تو دعوت شده باشند. میزبان وقت گذاشته، خرج کرده و زحمت کشیده که شبی عده‌ای را در منزل خود جمع کند تا از دیدار همدیگر بهره‌مند شوند. از تو دعوت نکرده که آخر شب به این جمع ملحق شوی. او و خانواده‌اش برنامه‌ریزی کرده‌اند که برای دقایق معینی پذیرایی کنند و سر ساعت معینی شام بدهند. شرط ادب نیست که جمعی را منتظر نگه داری و کدبانوی خانه نگران «از دهن افتادن» و مانده شدن غذایش باشد. اگر در آن شب ضیافت مانعی پیش آمده که نمی‌توانی به موقع خود را به آن برسانی، به میزبانان تلفن بزن و از او خواهش کن که مهمانان دیگر را منتظر نگذارد.

❖ وقتی جمعی را برای شام یا نهار به منزل یا به رستورانی دعوت می‌کنی و از آنها می‌خواهی که حتماً تا فلان ساعت در مجلس حضور یابند، زیاد منتظر میهمانی که دیر کرده نمان. برای یک نفر نه نفر دیگر را معطل مگذار، و آلا به خاطر احترام به یک میهمان وقت‌ناشناس، به نه میهمان وقت‌شناس بی‌احترامی کرده‌ای. نگران آنها که آمده‌اند باش نه آن فردی که معلوم نیست بیاید یا نیاید.

❖ در میهمانی‌ها به میز پوشیده از خوراکی‌های رنگارنگ که دعوت می‌شوی، یورش مبر؛ حرمت مجلس و میهمانان دیگر را نگه دار. مانند قحطی‌زده‌ها به میز غذا حمله مکن. همان مقداری که از پس خوردن آن بر می‌آیی، در بشقاب تلمبار کن. یک شکم که بیشتر نداری!

❖ اگر «ته صدایی» داری و در مجالس دوستانه تعارف کردند و از تو خواستند که آنها را با دمی آواز مهمان کنی، چنانچه حقیقتاً مشکل سینه و حنجره نداری، ناز نکن؛ دمی بخوان و غائله را تمام کن. اما، به آواز خوانی هم که افتادی، آن را چندان طولانی مکن که همه خسته و ملول شوند. از مجلس و گوش‌های مجانی برای تمرین آواز سوءاستفاده مکن.

❖ وقتی حتی با یک نفر دیگر به سر سفره نشسته‌ای، لقمه که در دهان داری، حرف مزین؛ دهانت «ملج ملوچ» نکند و قاشقت را در ظرف غذایی که مشترک میان شماست فرو مکن.

❖ در حضور دیگران مسواک مزین که منظره ناخوشایندی دارد. بعضی‌ها آن قدر از خود راضی هستند که در حال مسواک زدن با دهانی نیمه‌باز و پر از کف از دستشویی جلو دیگران می‌آیند. این خود کم است، تازه حرف هم می‌زنند و می‌خواهند در بحث بقیه شرکت کنند. می‌گویی در فرنگ این کار معمول است و قبحی ندارد؛ مگر هر کار که فرنگی‌ها کردند ما هم باید بکنیم. آنها کارهای بسیار دیگری نیز که با سنت‌های فرهنگی ما نمی‌خواند، مرتکب می‌شوند. موسی به دین خود، عیسی به دین خود. هر کاری را که تقلید نمی‌کنند. البته، رفتارهای پسندیده و آداب خوبی هم دارند که می‌توانی الگوی خود قرار دهی.

❖ اگر جز تو کسی در خانه نیست، همیشه پیش از ترک منزل مطمئن شو که کلید خانه، مقداری پول و شانه‌ای در جیب داری، و آلا به مجردی که در خانه را پیش کشیدی کار از کار گذشته است. عزا می‌گیری که چه کنی. چه بسا که باید سراغ کلیدساز بروی. پول هم که با خود نداشته باشی بدتر؛ باید پیاده تا دکه کلیدساز بروی. در این رفت و آمد پُراضطراب حتماً موهابیت ژولیده می‌شود و می‌خواهی سر و سامانی به آن بدهی و روانه محل کارت بشوی. چون شانه در جیب نیست، چاره‌ای نداری جز آنکه با سرانگشت‌های مبارک، گره مشکل را باز کنی.

❖ اگر، به فرض محال، روزی روزگاری آن قدر پول داشته باشی که بتوانی خانه‌ای در شمیران بنا کنی، دامنه البرز را فراموش کن. این کوه و دامنه آن متعلق به تمامی مردمی است که در شعاع

آن زندگی می‌کنند. اگر حساب و کتابی در میان بود، باید آنهایی که به این فضای عمومی تجاوز کرده‌اند و شهرداری که بر این جفای فاحش مُهر تصویب زده است، بازخواست شوند.

🔸 روزهای بهاری که به قصد هواخوری به ارتفاعات البرز می‌روی، شاخه‌های درختان بیدمشگ را مُشکن. چه صحنه دلخراشی است که می‌بینی در فاصله «کَلک چال» و «پس قلعه» افرادی هر کدام دسته‌ای از شاخه‌های بی‌زبان بیدمشگ را با خود به پایین کوه می‌برند: کاری که با اخلاق ورزش کوهنوردی سازگار نیست.

🔸 شکر خدا تا حالا اهل دود و دَم نبوده‌ای، ولی ضرر ندارد یادآورت شوم که ته سیگار هم چیزی جز آشغال نیست، گر چه به نظر می‌رسد که تقریباً در تمامی کشورها آن را زباله به حساب نمی‌آورند و سیگاری‌ها با وجدانی کاملاً راحت پس‌مانده سیگارشان را در کوی و برزن و پارک‌ها پرتاب می‌کنند و همه جا را بدنما و آلوده می‌کنند.

🔸 حالا که صحبت از سیگار شد، به این رفتار نامطلوب بعضی‌ها که در محافل سربسته و در حضور اکثریتی غیر سیگاری، سیگار می‌کشند، نیز توجه داشته باش. امروز دیگر سیگار کشیدن - که زمانی جزء لاینفک فیلم‌ها بود - نه فقط «افه» و امتیازی به حساب نمی‌آید، بلکه اجتماع به‌طور کل آن را نمی‌پذیرد؛ آسیب‌های جسمانی و زیان‌های مالی‌اش به کنار، بوی مشمئزکننده دود سیگار تا مدت‌ها بر در و دیوار و پرده‌های اتاق‌ها و تالارها باقی می‌ماند.

🔸 با این وضعیت مالی که تو داری، هیچ‌گاه به خواستگاری دختر از خانواده‌های تازه به دوران رسیده مرو که با دماغ سوخته باز خواهی گشت. مخصوصاً یادت باشد که تنها متر و معیار «اختلاس کاران» و قارون‌های زمان برای سنجش شخصیت تو، مقدار امکانات مادی، و نه فضایل اخلاقی توست. شغلت هم چندان مهم نیست، پول چقدر داری؟

🔸 حین رانندگی در خیابان‌ها و بزرگراه‌ها، پوست‌های میوه، کیسه و پاکت‌های خالی و دستمال‌های مصرف‌شده را از پنجره اتومبیلت به بیرون پرتاب مکن. آیا می‌دانی اگر چنین کردی، دیگرانی که به حرکت ناخوشایند تو نگاه می‌کنند، درباره‌ات چه قضاوتی می‌کنند؟ مطمئن باش بعضی از رانندگان که زیاد «جوش» می‌آورند، کیسه‌ات را از هزار لَن‌ترانی پر می‌کنند! در ضمن، اگر به جان مردم رحم نمی‌کنی، لاقل به فکر خودت باش و در حال رانندگی از موبایل استفاده مکن. اگر ضرورت غیر قابل اجتنابی پیش آمد، برای چند دقیقه کنار جاده توقف، و از موبایل استفاده کن.

🔸 گرچه در این دور زمانه بسیار مشکل است، ولی «بوجار لنجان» و عضو «حزب باد» مباش و نان را به نرخ روز مخور. بعضی‌ها یک روز بنا به اغراض شخصی کاری را بد و شخصی را پلید می‌خوانند، و فردا، به اقتضای مصالح و منافع ناروای دیگر، همان کار و همان شخص را می‌ستایند.

سعی کن از این جماعت نباشی. ممکن است بپرسی که «بوجار لنجان» و «حزب باد» دیگر چه سیغهای است؟ برایت توضیح می‌دهم: بوجاری یعنی غربال کردن و پاک کردن گندم و برنج از پوست و زواید. لنجان، ناحیه‌ای وسیع در جنوب غرب استان اصفهان، دیار آبا و اجدادی تو، از قدیم به کشت برنج بسیار خوشبو و مرغوب معروف بوده است. در گذشته که کشت و کار هنوز ماشینی نشده بود، کشاورز لنجانی پس از کوبیدن خوشه‌های گندم یا برنج، مخلوط دانه و پوسته را در وسط مزرعه تلمبار می‌کرد و خرمن کوبیده‌شده را با چنگکی باد می‌داد؛ یعنی هر بار مقداری از دانه و پوست را در مسیر باد به هوا پرتاب می‌کرد. جریان باد خار و خاشاک سبک را به طرفی می‌برد و دانه‌های سنگین برنج یا گندم در همان نقطه روی زمین می‌ریخت. بدیهی است که کشاورز خرمن کوبیده را در جهتی پرتاب می‌کرد که باد می‌وزید. اگر در خلاف جهت باد چنین می‌کرد، به مقصود نمی‌رسید. ضرب‌المثل «فلانی بوجار لنجان است، هر طرف که باد بیاید، بادش می‌دهد»، از همین وضعیت سرچشمه گرفته است، و در مورد افرادی به کار می‌رود که به اقتضای منافع خود وقت و بی‌وقت تغییر روش می‌دهند و پایبند هیچ اصول دیگری نمی‌مانند. «عضو حزب باد بودن» تعبیر جدیدی از همین معناست. کلمه اصلی در این دو ضرب‌المثل قدیم و جدید، لفظ «باد» است. افراد فرصت‌طلب رنگ‌بازی هم که برای جذب منافع مشروع و نامشروع خود از هر کس و ناکسی تملق می‌گویند و به هر خفتی تن در می‌دهند، «نان را به نرخ روز می‌خورند». بنابراین، «نان به نرخ روز خور» کمابیش همان «عضو حزب باد» است و چنین شخصیت نازنینی نیز همان «بوجار لنجان» است.

✦ از خودت که گذشته است، ولی اگر پسرت به سرش زد که به حلقه روحانیت درآید، به او سفارش کن که از سر منبر حرف‌هایی نزند که وهن اسلام باشد. به او بگو وقتی حرف لغو و بی‌ربطی از دهانش بیرون آمد، بعد از دقایقی به دورترین نقاط عالم، به سمع و نظر کسانی می‌رسد که منتظر بهانه برای خرده گرفتن بر اسلام و مسلمان‌ها هستند.

✦ حرف‌های دیوانیان «سیاست‌باز» را چندان جدی مگیر که بوقلمون‌وار هر روز به رنگی و به شکلی درمی‌آیند. مدتی صبر کن تا حق و باطل حرف‌هایشان بر تو معلوم شود. سیاستمداران فرصت‌طلب بیشتر به منافع خود و دار و دسته خود می‌اندیشند تا به رفتاری‌های مردمی که برای حضرات کف می‌زنند و «هورا» می‌کشند. آنها مصادیق این بیت مولانا هستند که:

همچنان هر کاسبی اندر دکان بهر خود کوشد نه اصلاح جهان

✦ رادیو و تلویزیون‌ها و بسیاری از مطبوعات اغلب خبر می‌سازند، خبر نمی‌دهند. گفته‌ها و نوشته‌های آنها را بی‌درنگ و چشم‌بسته قبول نکن؛ ممکن است بنا به مقتضیاتی ابراز شده که چند روز بعد بنا به مقتضیاتی دیگر تغییر می‌کند.

✦ تا به سخنی که می‌گویی صددرصد مطمئن نشده‌ای آن را به‌عنوان یک واقعیت تردیدناپذیر

مطرح مکن. اگر نسبت به موثق بودن آن اندک تردیدی داری، آن را به کمک کلماتی که در زبان فارسی داریم، مشروط و مقید کن. کلمات و عباراتی چون «شاید»، «ممکن است»، «احتمالاً»، «گوی»، «محتمل است»، «بعید نیست»، «به نظر می‌رسد» و امثال اینها بی‌سبب در فارسی پیدا نشده است. آنها که مطلق گو هستند و خرافات و مجعولات را به جای واقعیات تاریخی به خورد مردم می‌دهند، یا خود نمی‌فهمند یا مستمعان را نفهم می‌پندارند. بذا به حال جامعه‌ای که به خرافه‌گو مجال بیان هر مهملی را بدهد و کسی را یارای اعتراض به او نباشد.

✦ آنچه از عشق و دوستی در چننه دل داری پیش هر کس و ناکسی در طبق اخلاص مگذار، و این توصیه خواجه شیراز را همواره آویزه گوش دار:

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد
افراد کم جنبه قدرت هضم محبت زیاد را ندارند، و زود به ریش می‌گیرند: «کاین منم طاووس
علیتن شده». اگر روزی در محبت کردن به این جور افراد کمی کوتاه بیایی، طلبکارت خواهند شد.
✦ و ایضاً، خاطر دیگران را بخواه تا خاطرت را بخواهند؛ دوستی کن تا دوستت بدارند، زیرا باز
به فرموده حافظ:

طُفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتت ببری

با این حال، تعجب مکن اگر گاه کسانی محبتت را با محبت پاسخ ندادند، یا بعد از آنکه «خرشان از پُل گذشت» همه خدمات و خوبی‌های تو را فراموش کنند. بعضی‌ها لطفشان مقطعی و مصلحتی است و تاریخ مصرف دارد؛ همین که مشکلاتشان رفع شد، دورت را خط می‌گیرند. به هر حال، از قدیم و ندیم گفته‌اند: «لوطی‌گری ریخت و پاش داره»، عشق‌ورزی و محبت هم بی‌خون دلی نیست. اگر فکر می‌کنی این توقع زیادی است، چاره‌ای نداری جز اینکه فتیله فانوس محبت را پایین‌تر بکشی؛ ولی به هر حال، راحت‌تر آن است که محبت که می‌کنی، توقع محبت متقابل نداشته باشی.

✦ اگر می‌خواهی محسود دیگران نباشی، به‌طور کلی، دست از خودنمایی بردار و وقت و بی‌وقت در سرنای خود ندم. حتی‌الامکان، نمودت کم‌رنگتر از بودت باشد. بگذار کمتر از آنچه هستی تصورت کنند و کمتر هم هدف جحد و حسد آنها قرار گیری، و حکایت عقاب ناصر خسرو تکرار نشود، که وقتی به دنبال رجزخوانی‌ها و خودستایی بسیار، با تیری جگرسوز از فراز ابرها به خاک افتاد، پر خود را بسته به تیر دید و با درد و دریغ: «گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست».

به خلاف افرادی که نقص‌ها را بزرگ می‌کنند و از گاهی کوهی می‌سازند، کم نیستند کسانی که با امتیازات و موفقیت‌های تو مسأله دارند. بعضی به پاهای زشت طاووس عیب می‌گیرند، و گروهی به پر و بال زیبایی او حسد می‌برند. پس، دست کم سعی کن امتیازات را عمدتاً به رخ آنها نکشی. گهگاه به این حدیث منقول از امام جعفر صادق^(ع) فکر کن: اُسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذَهَبَكَ. این‌گونه

سخنان حکمت‌آمیز بی سبب بیان نشده است. در پاره‌ای کشورها و در میان بعضی افراد، سعه صدر و گشاده‌نظری بیشتر و در بعضی کمتر است. تنگ‌نظری یکی از عوامل زیانبار در شکوفایی استعدادها و نوآوری‌هاست. در میان ملت‌های متمدن‌تر و پیش‌نظر باز، به استعدادهای ناشناخته امروز میدان می‌دهند تا سرشناسان عالم علم و هنر فردا شوند.

❖ وقتی من مُردم، نه دو سه میلیون تومان خرج مراسم ترحیمم در مسجد بکن و نه پُلُو به پلوخورها بده. این کارهای غیر ضروری، و حتی زاید، نه برای من آبرو می‌شود نه برای تو. اگر در زندگی آبرویی برای خود کسب کرده باشم، همان برایم کافی است. کسب آبرو پس از مرگ من، همان اندازه خاصیت دارد که نماز و روزه‌های بعد از رفتنم که دیگری به جای من بگذارد و بگیرد و بابتش مطابق تعرفه روز دستمزد دریافت کند. به خیرات‌های پس از مرگم هم نیاز ندارم؛ آنچه از دستم بر می‌آمده است، در زمان خود انجام داده‌ام. تو هر کار خیری که می‌خواهی، برای خودت بکن - و حتماً هم بکن - ولی نه به نیت و نیابت من. یقیناً این سخن سعدی به عقل و منطق نزدیک‌تر است:

برگ عیثی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

البته خوشبختانه پدرت که معلمی بیش نبوده، نمی‌تواند ارثی از خود باقی بگذارد تا تو بتوانی از محل آن برای او خیرات ریخت و پاش کنی. ضمناً فراموش نکن که اگر امکانش را هم می‌داشتی، از فرمودهٔ مرشدِم حافظ، که با استناد به «قول مطرب و ساقی»، و «فتویٰ دف و نی»، می‌گوید: «خزینۀ داری میراث‌خوارگان کفر است»، سر باز نمی‌زدی.

تندرست و پایدار باشی

پدرت